فهرست

[مقدمه: 2](#_Toc57138103)

[فرع پنجم: نفسی یا غیری بودن محبت 2](#_Toc57138104)

[فرع ششم: انواع عوامل ایجاد محبت خدا 4](#_Toc57138105)

[فرع هفتم: انواع موانع محبت خدا 7](#_Toc57138106)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

مقدمه در ادامه فرع چهارم خوب است اشاره کنیم که مفاهیم رجاء و خوف و حبی که در روایات به‌عنوان سه نوع عبادت ذکرشده است معانی متفاوتی دارند. بر اساس بعضی معانی این‌ها قسیم هم شده‌اند و چند نوع شده‌اند. متعلق ترس جهنم و عقاب خداست رجاء هم متعلقش ثواب و جنت است و متعلق حب خداست و این سه معنا باهم متفاوت می‌شوند؛ اما هریک از این‌ها معانی دیگری هم دارند. ممکن است متعلق رجاء، رجاء به قرب الی الله و کرامت خدا و رضوان خدا باشد. آن رجاء با حب به معنای خاص می‌تواند منطبق شود. در ترس هم همین‌طور است که ترس از عقاب معنایش بود و معنای دیگری هم که دارد ترس از مقام و جایگاه الهی است. این معنا با حب هم قابل‌جمع است. همان‌طور که در حب معنای خاصی دارد که قسیم است و معنای عامی دارد که در رجاء و خوف هم وجود دارد. پس رجاء و حب و خوف هر یک معنایی دارند که با حب قسیم هم‌اند و هر یک از این‌ها معنایی دارند که با اقسام دیگر قابل‌جمع است بلکه حتماً جمع می‌شود. درجاتی از خوف وجود دارد که اصلاً در عبادتی که خوف از عقاب است نیست. درجاتی از رجاء وجود دارد که فقط در عبادت حبی قابل‌مشاهده است. این نکته‌ای بود که ذکرش خالی از لطف نبود.

## فرع پنجم: نفسی یا غیری بودن محبت

 این سؤال است که این وجوب و استحبابی که به حب قلبی تعلق‌گرفته بر اساس درجات قلبی، آیا حکم نفسی است یا غیری؟ به نحوی در بحث‌های قبلی اشاره به این کردیم اما مستقلاً جای سؤال است که این حبی که واجب یا مستحب است نفسی است یا غیری و مقدمی؟ ممکن است کسی بگوید اصل ارتباط ما باخدا نظام رفتار خارجی و اطاعت و عصیان خارجی است و تأکیداتی که نسبت به امور قلبی انجام‌شده از جهت معد بودن و مقدمه بودن است و کمک می‌کند که نظام رفتاری بر اساس فرمان خدا انطباق پیدا کند. شاید در پس فکر کسانی همین باشد و لذا ما وقتی بحث از رفتارهای جوانحی می‌کنیم خیلی جایگاهی در فقه پیدا نمی‌کند. شاید یکی از جهاتش این باشد که آنکه اصل است و محط شریعت و فقه است رفتارهای جوارحی است اما آنچه در جوانح است از حیث مقدمیت و زمینه عمل ارزش دارد و محل صدور حکم قرار می‌گیرد؛ بنابراین در امور جوانحی علی‌الاصول از حیث مقدمیت احکامی بر آن‌ها مترتب می‌شود الا موارد خاصی که دلیلی برایش داشته باشیم. این‌یک احتمال است.

اما همان‌طور که بارها بحث کردیم فکر می‌کنیم بالعکس است. ادله‌ای که می‌آیند امور جوانحی را هم موضوع و متعلق احکام قرار می‌دهند اصل این است که به‌ظاهر خودش حمل شود. اینکه می‌گوییم محبت خدا لازم است و به آن محبت بورزید از امور نفسانی که امور اختیاری است اصل نفسی بودن است و لذا ما فقه جوانحی داریم و بر اساس آن‌هم فقه اعتقادی و عبادی می‌شود از منظر فقه جوانحی موردتوجه قرار بگیرند. این اصل قصه است.

ممکن است کسی احتمال سوم بدهد که ما در امور جوانحی الزام نداریم و هرچه داریم رجحان و استحباب است. الزام بیشتر به رفتارهای خارجی تناسب دارد. احتمال سوم می‌گوید می‌شود احکام جوانحی را در مدار فقه قرارداد اما در حد احکام غیر الزامی است و الزامی خیلی در آنجا تناسبی ندارد. به‌خصوص که گاهی این امور هم اختیاری نیست و رفت‌وبرگشتش سریع الزوال است و امثال این‌ها. این هم احتمال سوم است که وجهی برایش قائل نیستیم. می‌گوییم چه ایمان و چه بخش‌های دیگری که در روایت آمده بخش‌هایی از آن ظهور در الزام دارد و با قطع‌نظر از عمل هم ارزش خود را دارد و ظاهر را باید حفظ کنیم و وجهی برای اینکه این ظاهر را کنار بگذاریم نداریم. بله اگر امری اختیاری نبود می‌گوییم حکم ندارد و اگر امری معلوم است که نمی‌شود همگان به آن تن دهند قرینه لبیه می‌شود که رجحان است ولی اگر چیزی هست که امکانش هست که به‌طور عادی انسان‌ها آن را به دست بیاورند وجهی در اینکه از اصل ظهور الزامی هم‌دست برداریم نداریم. ازاین‌جهت ما اصالة المولویة و اصالة النفسیة و اصالة الظهور در وجوب و الزام اموری است که وجهی نداریم که در امور درونی و باطنی این‌ها را کنار بگذاریم. لذا به‌عنوان فقه جوانحی باید این‌ها را پذیرفت.

سؤال: افعال ظاهری هم نشأت گرفته از درون است و مگر ممکن است شارع آن را رها کند؟

جواب: رها نکرده بلکه می‌گوید از باب اینکه در خارج اثر می‌گذارد آن را انجام بده که غیری می‌شود. ما می‌گوییم این‌ها مستقل ارزش دارد ضمن اینکه تأثیر دارد. فرض کنید کسی در شرایطی است که تکالیف جوارحی در او به حداقل رسیده است. در شرایط فلج مطلقی است که رفتار جوارحی در او معقول نیست انجام دهد. چه طور می‌گوییم ایمان باید داشته باشد؟ عین همان می‌گوییم باید محبت خدا هم داشته باشد. این‌طور نیست که این امور باطنی فقط در این است که در رفتارهای شما ظهور پیدا کند و آن‌ها را تنظیم کند. فرض کنید اگر آن رفتارها هم نباشد معلوم است داشتن ایمان و وصف اخلاقی و محبت درونی ارزش دارد. منتها در این موازنه باطن و ظاهر نگاه‌های افراطی و تفریطی وجود دارد. بعضی ممکن است بگویند اصل همه‌چیز حال باطنی است و بقیه فرع است. ممکن است کسی بگوید اصل نظام رفتاری است. به نظر می‌آید هرکدام جای خود رادارند و احکام نفسی و غیری جای خودشان رادارند و نظام فقهی در هر دو وجود دارد. این هم یک بحث.

سؤال: در بحث نفسی و غیری بودن اگر کسی بگوید ظاهر روایاتی که می‌گوید آمنوا و عملوا الصالحات ظهور در غیری دارد؟

جواب: نه. چرا بگوییم؟ دو امر جداست صرف به‌هم‌پیوستگی این‌ها باعث غیری شدن این نمی‌شود. بعضی می‌گویند رفتار ظاهری برای این است که امر باطنی محقق شود. به عکسش هم ممکن است کسی بگوید. اینکه نماز بخوان برای حصول روح معنوی است. ولی ما می‌گوییم ظاهرش این است که هر دو امر است و هر دو واجب است و یا هر دو مستحب است. هرکدام ارزش و سهم خود رادارند.

## فرع ششم: انواع عوامل ایجاد محبت خدا

برای تحصیل حب خدا در روایات موجبات و عواملی ذکرشده است که می‌گوید با این عوامل می‌شود حب خدا را در خود ایجاد کرد یا افزود. بابی در کتاب المحبه دارد به نام مبادی محبه الله. به‌عنوان‌مثال معرفت الله یا ذکر الله، تقوا، عزم، دعا، این‌ها عوامل و معداتی است برای تحصیل محبت خدا. از همین عبادت‌های واجب و مستحبی که ما داریم به‌عنوان مبادی معرفت الله و یا طرق رسیدن به محبت الله ذکرشده است. فی‌الجمله بحثی کرده. به نظرم بحث دامنه‌دارتر و عمیق‌تر از آن است که در کتاب المحبه آمده است. به‌عنوان‌مثال ذکر باعث محبت خدا می‌شود. دعا باعث محبت و رشد می‌شود. ما اگر محبت را امر واجب یا در درجاتی مستحب دانستیم طبعاً عواملی که آن را ایجاد کند وجوب یا استحباب غیری پیدا می‌کند که انسان به محبت واجب یا درجات اشتدادی دست پیدا کند. این عوامل مقدمی وجوب یا استحباب مقدمی پیدا می‌کند. به این هم در روایات اشاره‌شده که خواهید دید.

اما راجع به این مسئله و عوامل پیدایش و تقویت محبت الله یکی دو نکته‌ای هست که اهمیت دارد و درجاهای دیگر ما با این مواجه هستیم. پس ضمن اینکه این عوامل ایجادکننده محبت واجب یا مستحب غیری است چند نکته باید توجه کرد:

این عوامل ایجاد محبت یا امور باطنی دیگر مثل ایمان که وصفی از واجبات یا مستحبات درونی را تقویت می‌کند بعضی از این‌ها عواملی هستند که خود آن‌ها مستقلاً امرونهی دارند و بعضی هم هستند که مستقلاً امرونهی ندارند به‌عنوان خودشان. در قسم اول عواملی که با قطع‌نظر از این مسئله امرونهی دارند مصداق وجوب یا استحباب نفسی یا غیری می‌شوند. عمل ذکر الله خودش مستحب است یا احسان به فقیر خودش مستحب نفسی است ولی چون ایمان یا محبت را تقویت می‌کند ممکن است بگوییم امر غیری در آن هست. پس از یک منظر تکالیف عملی ما غیر بعد نفسی یک بعد غیری هم دارند؛ یعنی ضمن اینکه فی حد نفسه این عمل که برآمده از قصد قربت یا بدون قصد قربت انجام می‌دهد ارزش نفسی دارد ولی اگر همین عمل را ما به‌عنوان عامل مؤثر در تقویت ایمان به شمار بیاوریم امر غیری مضاعفی در این پیدا می‌شود و هست. عین این قصه در طرف امور قلبی هم هست. آن محبت الهی که منشأ اثری نیست اثر خارجی چیزی نیست امر نفسی دارد؛ اما همان‌جا که منشأ ارزش خارجی می‌شود جنبه خارجی پیدا می‌کند. شاید بشود این نظریه را داد که افعال جوانحی که احکامی دارند از یک حیث نفسی‌اند و از حیث ثانوی غیری‌اند. همان‌طور که افعال جوارحی به دلیل اینکه رابطه متقابل برقرار است و در افعال جوانحی تأثیر می‌گذارند ذاتاً نفسیت دارد و درعین‌حال بعدی غیری هم دارند. پس امور جوانحی و جوارحی دو حیث دارد. آمنوا و عملو الصالحات را دو نحو می‌شود معنا کرد. یکی اینکه هر دو نفسی‌اند. دیگری اینکه این‌ها هر دو جنبه متقابل دارند و جنبه غیریتی در این دو هست. نمونه‌هایی هم که گفته می‌شود ذکر یا احسان که موجب تشدید محبت خدا و تأکید می‌شود همه از باب مصداق است و الا همه اعمالی که طاعات الهی است مخصوصاً در عبادات، همه محبت را تقویت می‌کند. ضمن اینکه برآمده از محبت است درعین‌حال یک بازتابی در محبت دارد و موجب تقویت آن هست. ازاین‌جهت دو حیث نفسی و غیری دارد.

این نظریه‌ای کلی است. بر اساس رابطه متقابلی که بین امور جوارحی و جوانحی وجود دارد همه آن امور جوارحی و جوانحی که احکام الزامی یا ندبی دارند به دو حیث آن حکم را می‌توانند داشته باشند. حیثی نفسی و حیثی غیری.

سؤال: تکمله نکته قبل می‌شود که نفسی و غیری بودن محبت خدا بود.

جواب: بحث خیلی فراتر از آن است و به یک معنا جدید است.

این در قسمی است که احکام اولیه وجوب و استحباب دارند. بله یک نوع دیگر از موارد تقویت محبت داریم که دیگر مستقیم در شرع محکوم به‌حکم نفسی وجوبی یا ندبی نیستند. مثلاً از روانشناسی استفاده کند و فلان تمرین را انجام دهد که موجب شود تمرکز به خدا پیدا کند و آن موجب تولید محبت شود. لذا عوامل مؤثر در ایجاد و تشدید محبت خدا یا هر امر مطلوب دیگر باطنی بر دو قسم‌اند:

1. با قطع‌نظر از این رابطه و تأثیر غیری حکمی نفسی دارند. گفتیم تقریباًهمه نفسیات جوارحی می‌توانند بعد نفسی هم داشته باشند.
2. شیوه‌ها و روش‌هایی که خود بشر ممکن است برای خودش درست کند یا با علم به آن برسد برای اینکه ایمان و محبت را تقویت کند و امور باطنی مطلوب را تقویت کند. این‌ها واجبات غیری است که محض غیریت در آن‌ها پیدا می‌شود و دیگر حکم نفسی ندارند. حکم نفسی‌اش اباحه است ولی اینجا چون وسیله‌ای شده که محبت را افزایش دهد موجب آن محبت می‌شود. مثلاً اینکه در گلزاری برود و تماشا کند موجب می‌شود که محبت تقویت شود. فرض کنید محکوم به‌حکم اباحه است که باعث می‌شود طوری آن را استفاده کند که توجه به خدا و محبت پیدا شود.

سؤال: پس نمی‌شود گفت فلان چیز نفسی یا غیری است. بستگی به بعدی دارد که مورد ملاحظه قرارگرفته است.

جواب: درست است. آنکه ما الآن عرض کردیم عوامل اشتداد محبت یا معرفت یا ایمان که امور واجب و مستحب‌اند بعضی از آن‌ها در شریعت حکم دارند یا نفسی یا غیری و بعضی از عوامل و روش‌هایی است که حکم اولیه آن‌ها اباحه است ولی اینجا به دلیلی مؤثر در ایمان یا محبت یا معرفت خداست و اینجا باعث الزام یا رجحان غیری می‌شود و نفسی الزام و رجحانی ندارد.

در علوم انسانی و اجتماعی خیلی وقت‌ها بهروش‌هایی بشر می‌رسد که می‌تواند از آن‌ها به‌عنوان مقدمه برای یک تکالیف شرعی استفاده کند. درحالی‌که در خود شرع به‌عنوان امر نفسی نیامده. این‌ها عوامل نفسی و غیری است.

سؤال: روش‌های غیر مأثور تفاوتی پیدا نمی‌کند؟ مثلاً خود روایت این را به‌عنوان روش مستحب می‌کند

جواب: چرا. بعضی روایات به همان جنبه نفسی اشاره دارد ولی گاهی به جنبه غیری هم اشاره می‌کند.

سؤال: از حکم معصوم که امام به‌عنوان روش استفاده می‌کند و حکمی که از علوم انسانی فهمیدم فلان چیز هم در محبت تأثیر دارد این دو استحباب به لحاظ فقهی تفاوتی نمی‌کند؟

جواب: از حیث غیری تفاوتی ندارد. ولی تفاوتش این است که اینکه منصوص است طبعاً نفسی هم هست و تأکید دارد.

سؤال: نفسی نه. امام اگر از حیث مقدمیت الزام کند و دلیلی که نفسیت را بگوید ندارد. فقط جنبه مقدمی را ذکر می‌کند. اینجا آنچه علوم انسانی می‌گوید با این تفاوت حکمی ندارند؟

جواب: چرا. باید بحث کرد. عجالتاً به ذهن می‌آید آنکه معصوم می‌گوید تأثیرش همیشگی است و پایدار است و عمیق‌تر است حتماً نکته‌ای دارد که منصوص شده است.

سؤال: وجوب حب به معنای عام مابعد الشریعه است یا ماقبل الشریعه.

جواب: گفتیم دلیل عقلی بر آن داریم یعنی نوعی فقه عقلی دارد؛ یعنی بر اساس قاعده ملازمه باعقل آن را می‌فهمیم.

سؤال: مثل اطاعت است؟

جواب: نه. اطاعت مجرای قاعده ملازمه نیست این مجرای قاعده ملازمه است.

سؤال: اطاعت ملازم است با مصلحت عامه است این هم مثل اطاعت قبل شریعت باید محبتی باشد

جواب: نه. سؤال ایشان سؤال بی‌ربطی نیست. می‌گویند دلیل عقلی داریم محبت از باب شکر و آنجا برخلاف اطاعت مجرای قاعده ملازمه است و می‌شود حکم شرعی منتها باعقل می‌شود آن را کشف کرد؛ اما در اطاعت نمی‌شد. سؤال ایشان این است که با توجه به اینکه اطاعت در همه درجاتش ملازم با درجه‌ای از محبت است پس محبت هم مثل اطاعت از احکام عقلی‌ای می‌شود که در سلسله معلولات است و نمی‌تواند محکوم قاعده ملازمه شود؛ اما جواب این است که وجهی که نمی‌گذارد اطیعوا واجب شرعی شود فقط در خودش است اما در ملازماتش این‌طور نیست. ولو اینکه اطاعت ملازم بامحبت عامه است در همه درجاتش اما محبت را خود شارع نمی‌تواند بگوید زیرا اشکالات عقلی دارد ولی محبت را می‌تواند بگوید به من محبت داشته باشید متوقف بر امر نیست لذا شبهه‌ای که مانع می‌شود از اینکه حکم شرعی شود وارد نیست. علی‌رغم اینکه اطاعت با آن ملازمه هم دارد. سؤال خوب بود جوابش بهتر بود!

سؤال: شیوه‌های اکتساب محبت خدا را بحث نمی‌کنید؟

جواب: نه. چون کار می‌خواهد. حکم فقهی را عرض کردیم. تطبیقاتش را باید استفاده کرد.

## فرع هفتم: انواع موانع محبت خدا

عین این قصه در موانع محبت خدا هم وجود دارد. عین این قصه که اجتماع نفسی و غیری در عناوین بود در موانع معرفت الله هم وجود دارد. موانع معرفت الله ناشکری و ... است که موانع معرفت خداست. اینجا هم همین‌طور است موانع محبت خدا و امر قلبی که در اینجا هم بابی دارد موانع محبت الله اینجا هم بر دو قسم است. بعضی از این‌ها چیزهایی است که با قطع‌نظر از این بعد هم نهی تحریمی یا تنزیهی دارد و هم‌زمان آن جنبه غیری هم دارد. به بعضی از معاصی به‌طور خاص اشاره‌شده است. مثل قطع رحم که دو جنبه نفسی و غیری دارد. بعضی امور که مانع است ممکن است به‌طور خاص بفهمیم مانع از محبت الله است و ممکن است منصوص نباشد. پس قصه‌ای که در مبادی و عوامل گفتیم بعضی دو حیثی‌اند و بعضی یک حیثی‌اند در موانع هم ساری و جاری است. این هم یک مطلب. بعد روی اولیای الهی و موارد خاصه دیگری می‌روی که بحث خواهیم کرد.